

علي(ع) از فتنه مي گويد

وقتي راه را از چاه نشناسيد بازي مي خوريد...

**وقتي راه را از چاه نشناسيد بازي مي خوريد**

به نظرم آمد قبل از امامزادگان عشق از امام عشق اميرالمومنين سخن بگويم. براي حفظ عشق بايد حتما به معرفت شناسي عشق توجه کرد، به ريشه هاي معرفتي عشق که اگر آگاهي نباشد عشق هم نخواهد بود و بنا بر اين اگر بخواهيم پرچم عشق را سر دست نگه داريم، بايد آگاهي را نيز سر دست نگه داريم که يك راه مهم آن مطالعات اسلامي حساب شده و متراکم است. بدون کتاب خواندن و بدون زحمت کشيدن هيچ کس حافظ هيچ فرهنگي نمي تواند باشد و با صرف احساسات، هم خطر افراط و تفریط است و هم اندیشه هاي صحيح نهادينه و ريشه دار نمي شود.

با وزش يك طوفان، يك بحران و آمدن يك فتنه فرهنگي، يك شبهه همه چيز زير و رو مي شود؛ شما خالصيد، صادقيد اما وقتي راه را از چاه نشناسيد بازي مي خوريد.

در اينجا بنده به يك نمونه از بازي خوردگان در تاريخ اشاره مي کنم که شما اگر ايمان و عشق بازي و عشق ورزي و شهادت طلبي را که بالاترين درجه خلوص يك انسان است داشته باشيد ولي اگر از پشتوانه معرفتي درستي برخوردار نباشيد هر آينه ممکن است بلغزيد يا اگر هم نلغزيد چون ثبات نداريد بعد از مدتي دچار ترديد يا پشيماني خواهيد شد.

به نظرم آمد اگر به دوره چند ساله ولايت و حاکميت اميرالمومنين نظري بيندازيم متوجه خواهيم شد که از جهاتي به شرايط ما کمک خواهد کرد؛ دوراني که حکومت به اميرالمومنين رسيد، به لحاظ زماني شبیه دوران ما است. سال 35 هجري يعني 25 سال از رحلت پيامبر(ص) گذشته است.

*** تاريخ را مي خوانيم تا تکليفمان معلوم شود و عبرت بگيريم**

قبل از اين بعنوان مقدمه عرض کنم که تاريخ را به 2 شيوه مي توان مطالعه کرد؛ هم قصه وار و به قصد آفرين يا نفرين گفتن به فراددي که اين شيوه خوبي است ولي اصلاً کافي نيست. روش دومي هم براي بازخواني تاريخ و سيره پيامبر(ص) وجود دارد که ما را به اين نحوه باز خواني تاريخ توصيه کرده اند که فقط قصه خواني نيست و به قصد اعتبار و عبرت گرفتن است.

عبرت گيري يعني جوهر تاريخ را بشناسيد و موارد مشابه را در دوران خود پيدا کنيد و از سوراخي که فراددي در اين دوره گزيده مي شوند شما ديگر گزيده نشويد؛ عبرت گرفتن از تاريخ يعني مواجهه صحيح تجربه اندوزانه با تاريخ؛ برخي ممکن است بگويند که اين يك نوع شبیه سازي است اما شبیه سازي غير از عبرت است و در واقع شبیه سازي تحريف تاريخ است.

شبیه سازي يعني اينکه شما فقط ظواهر و شباهت هاي سوري اين دوره و آن دوره را پيدا کنيد؛ مانند شباهت اسمي يا شباهت راجع يك زمان يا مکان خاصي که يك شباهت ظاهري است که بعد از آن مي خواهند نتيجه اي از آن بگيرند و راجع به امروز يا آن روز داوري کنند. اين را مي گویند شبیه سازي که کار درستي نيست و البته خيلي ها هم اين کار را کرده اند اما عبرت گرفتن نوعي شبیه يابي است نه شبیه سازي؛ يعني شما تاريخ را فقط به قصد آفرين يا نفرين گفتن مطالعه نمي کنيد بلکه مي خوانيد تا تکليف خودتان معلوم شود. اينکه امروز من چه بايد کنم. آن وقت بايد خط و ربط هاي آن زمان و امروز را بشناسيد و به اين شکل است که مي توانيد در فتنه و شبهه درست موضع بگيريد و بازي نخوريد.

*** خوارج صادق بودند ولي بازي خوردند**

ممکن است کسي صادق باشد ولي بازي بخورد، ممکن است کسي پرشور و عاشق باشد ولي بازي بخورد، چنانکه بخشي از خوارج اين گونه بودند. مي دانيد که خوارج انسان هاي منافق و کافر و فاسق نبودند بلکه آدم هاي بسيار پاک باز و مومني بودند و در اهداف خود خالص بودند، اهل نماز شب و تهجد بودند. اصلاً مي دانيد که خوارج وقتي براي ترور حضرت امير(ع) و دو نفر ديگر در مسجد الحرام پيمان بستند و گفتند که تمام مشکلات جهان اسلام زير سر اين سه نفر است: علي(ع)، معاويه و عمر و عاص؛ ما بايد اين سه نفر را در يك شب ترور کنيم و اگر خودمان هم کشته شدیم شهيد در راه خدا هستيم و اگر اين سه نفر را ترور کنيم جهان اسلام از اين جنگ هاي داخلي و اختلافات رها مي شود.

البته از سه ترور فقط يك ترور موفق بود و آن ترور علي(ع) بود.

آگاهي از تاريخ و معرفت اسلامي، آشنائي با قرآن، سنت و عقل لازم است. بعد از رحلت پيامبر(ص) مسائلي راه افتاد که بهترين تعبير از آن تعبير به فتنه و شبهه است.

* هیچ يك از درگيريهاي زمان علي(ع) دعواي اسلام و كفر نبود

دهه سوم بعد از رحلت پیامبر(ص) بعنوان رهبر اصلي نهضت و بنيانگذار اسلام، درگيريهايي که در زمان علي(ع) پيش مي آيد هيچ کدام دعواي بين اسلام و كفر ليست. تقريباً لشکر کشيها و نبردهاي جهاد، اسلام و كفر بود که در زمان سه خلفاي قبل در جهان اسلام مدام گسترش مي يافت البته در اين زمان، ايران و بخش مهمي از رم فتح شده بود. در زمان علي(ع) فتوحات خارجي و جنگ اسلام و كفر تقريباً وجود ندارد و خيلي کم رنگ شده است؛ در زمان علي(ع) 3 درگيري وجود دارد آن هم بين مسلمانان؛ در هر 3 درگيري (جمل، صفين و نهروان) هر دو طرف جنگ مسلمان هستند. يعني خويشان، اصحاب و بستگان پیامبرند و افراي هستند که سابقه سربازي براي اسلام داشتند، سابقه داران جهاد و مبارزه انقلابي بودند، افراي که براي اسلام شمشير زده بودند و بارها تا مرز شهادت پيش رفته بودند. لذا درگيريها سياسي بود که بعد نظامي شد و به اين شکل 3 جنگ در يك دوره حدود 5 ساله بر علي(ع) تحميل شد.

* جنگهاي زمان حضرت علي(ع) همگي مصداق فتنه بود

هر 3 دعواهاي جناحي بود و اصلاً دعواي حق و باطل نبود لذا از آن تعبير به فتنه مي شود؛ فتنه يعني مسئله اي که نه فقط عوام بلکه گاهي خواص نيز در آن اشتباه مي افتند.

اميرالمؤمنين(ع) در نهج البلاغه چند بار خطاب به مسلمانان فرمود که حق را با آدمها نسنجيد، ملاکتان انسانها نباشد چرا که انسانها تغيير مي کنند. همه در معرض فساديم، هيچ کس خائن و فاسد به دنيا نيامده است، همه ما کم کم فاسد يا خائن مي شويم. فردي که علي(ع) را ترور کرد کافر نبود جزء سربازان علي بود، مجاهدي رزمنده بود که سابقه فعاليت در جبهه داشت. شمر که سر حسين(ع) را برید مجاهد بود، رزمنده اي بود که 35 سال قبل جزو افسران حضرت امير(ع) بود اما دو دهه بعد در کربلا سر امام حسين(ع) را مي برد و شد جزو افسران يزید. همه ما در خطریم، هيچ کس نبايد به سابقه خود تکیه و اعتماد کند؛ بايد بدانيم که تا مرجع تقليد شويم در خطریم، ما مرجع تقليدي داشتيم که مي خواست عليه امام خميني(ره) کودتا کند، مرجع تقليدي که هم مقلد داشت و هم رساله.

* فتنه بروز عملي شبهه است

حضرت امير(ع) مي فرمايد: شيطان با هيچ کس شوخي ندارد و سراغ همه مي رود و از هيچ کس نمي گذرد، سراغ قوي ترين رزمندگان، مجاهدان و شهادت طلبان تاريخ رفته و آنها را فاسد کرده است. سر کينه، رقابت، جاه طلبي، رياست طلبي و قدرت طلبي، ثروت طلبي و شهوت طلبي و به همين خاطر همه ما تا لحظه آخر در خطریم و بايد دانست که فتنه بروز عملي شبهه است.

در آيات 2 و 3 سوره عنكبوت آمده است که آيا مردم فکر کردند که رها مي شوند و هيچ آرموني در کار ليست، بايد گفت که يکي يکي شما را به صلابه آزمائش مي کشيم و نمي گذاريم کسي بگويد که ما مؤمنيم. خداوند صريح مي فرمايد: آيا مردم گمان کرده اند که همينطور رها مي شوند و همين که بگويند ما ايمان آورديم مورد آزمائش قرار نمي گيرند؟ بايد امتحان پس دهيد و بايد معلوم شود که به چه دل بستيد؟ آيا منافع، جاه طلبي، قدرت و ثروت را زير پا مي گذاريد يا خير؟ بايد مشخص شود که خدای تو کيست، خدای تو چيست، بايد معلوم شود که حقيقتاً خدا پرست هستي يا نه. نام هر کسي را که در تاريخ مي خوانيد در آزمون قرار داده ايم، بر سر انتخاب قرار داديم که بين دين و دنيا انتخاب کند، خداوند مي فرمايد نمي گذاريم هيچ کدامتان از دنيا برويد مگر اينکه بين دين و دنيا انتخاب کنيد. بايد معلوم شود که چه کساني صادق و چه کساني کاذب هستند. به ظاهر شما ما بازي نمي خوريم بلکه همه شما بايد آزمون پس دهيد تا معلوم شود چه کساني صادق اند و چه کساني کاذب.

* بعد از پیامبر، جنگ بين اسلام درست و اسلام قلابي بود

اميرالمؤمنين(ع) مي فرمايد زماني که اين آيات بر پیامبر(ص) نازل شد من خدمت ايشان بودم و از ايشان پرسيدم و ايشان آيه را خواند و فهميديم عمده فتنه هايي که در اين آيات نام برده شده، فتنه هايي است که بعد از پیامبر(ص) اتفاق خواهد افتاد که حق و باطل مخلوط شده است چرا که زمان پیامبر(ص) جنگ اسلام صريح و كفر صريح بود اما بعد از پیامبر، جنگ بين اسلام درست و اسلام قلابي بود ولي هر دو اسلام بودند و هر دو طرف مي گفتند ما حامي پیامبريم، اصحاب پیامبريم، مجاهد راه قرآنيم. بنابراین دعوا خيلي پيچيده شد و تشخيص حق از باطل سخت شد. البته براي برخي افراد سخت شد و الا اگر کسي دقت مي کرد و مباني را مي شناخت باز هم آسان بود.

حضرت امير(ع) مي فرمايد از پیامبر(ص) پرسيدم اين چه فتنه اي است، رسول خدا فرمود: علي پس از من اين امت به فتنه خواهند افتاد و دچار انواع امواج آزمون خواهند شد.

پیامبر(ص) به علي(ع) بشارت داد که تو شهيد خواهي شد اما نه در اين جنگ بلکه در زماني که مردم دچار فتنه شده اند و با ايمان خود بر خداوند منت مي گذارند و بر اساس شبهات عمل مي کند و موضع مي گيرند و وارد عمل مي شوند.

اميرالمؤمنين(ع) در ادامه مي فرمايد: از پیامبر(ص) پرسيدم يعني از دين برگشتگي؟ يعني همه کافر مي شوند؟ پیامبر(ص) فرمود: نه؛ بلکه فریفتگي؛ اين افراد بازي مي خوردند البته خود آنها نيز دلشان مي خواهد که بازي بخورند.

* مخلوط شدن دوست و دشمن از عوارض چهارگانه فتنه است

طي اين 30 سال انقلاب در موارد متعددي براي کشورمان فتنه هايي پيش آمد که خود مردم و نيروهاي انقلاب گاهي با يکديگر درگير شدند و نفهميدند که حق و باطل چيست.

حضر اميرالمؤمنين(ع) در حکمت 3 مي فرمايد: نگويد خدايا پناه بر تو از فتنه چون همه شما بي استئنا دچار فتنه خواهيد شد

چراکه باید امتحان پس دهید و باید مشخص شود که شما صادقید یا کاذب.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خطبه دوم نهج البلاغه در خصوص فتنه بحث می‌کنند و می‌فرمایند: فتنه چون شتری مست مردم را پی در پی پایمان می‌کرد و ناخن در ایمان آنها می‌زد. فتنه مسئله‌ای است که به ایمان افراد ناخنک می‌زند و بعد امیرالمؤمنین(ع) فرمود: فتنه که می‌آید چند چیز نیز به دنبال آن می‌آید:

اول: تردید یعنی اینکه همه به شک می‌افتند.

دوم: اختلاف

سوم: بی‌ثباتی و تزلزل در ایمان

چهارم: گم کردن دوست و دشمن و مخلوط شدن دوست و دشمن؛

حضرت امیر(ع) فرمودند که اینها از عوامل فتنه است.

*** شروع فتنه از هوای نفس و بدعت نظری در مفاهیم است**

امام علی(ع) در خطبه 50 نهج البلاغه در خصوص اینکه چگونه شروع می‌شود صحبت می‌کنند و می‌فرمایند که شروع فتنه از دو جاست:

یک بعد نفسانی دارد یعنی خودخواهی؛ افرادی پیدا می‌شوند که خود محورند، دیکتاتورند، منفعت طلبند و فقط دنبال قدرت و پیروزی خودشان هستند.

دوم اینکه شروع فتنه از بدعت نظری در مفاهیم است؛ یعنی تغییر دادن اصول یا تحریف آن.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خطبه 50 این دو عامل را نقطه شروع فتنه می‌داند. سپس گروهی از گروه دیگری کمک می‌خواهند؛ یعنی یک عده انحرافات فکری را تئوریزه می‌کنند و عده‌ای هم برای نفسانیت آنها هیزم می‌ریزند و آنها هم با نفسانیت خود روی مفاهیم تئوریک آنها نفت می‌ریزند.

*** خداوند در زمان فتنه اهل حق را رها نمی‌کند**

امام علی(ع) در خطبه 50 نهج البلاغه در خصوص اینکه چگونه شروع می‌شود صحبت می‌کند و می‌فرماید که شروع فتنه از دو جاست:

یک بعد نفسانی دارد یعنی خودخواهی و دوم اینکه شروع فتنه از بدعت نظری در مفاهیم است.

یک عده در اصول و مفاهیم بدعت می‌گذارند، آن را تحریف می‌کنند و عده‌ای هم برای قدرت طلبی و دنیاخواهی پیش می‌آیند؛ امام علی(ع) فرمود فردی او را یاری می‌کند، فردی در مفاهیم بدعت می‌گذارد. ایشان می‌فرماید که اگر باطل با حق در نیامیزد و مخلوط نشود حق طلبان به راحتی آن را تشخیص می‌دهند و کار باطل پیش نمی‌رود ولی در فتنه، فتنه‌گران اندکی از حق و باطل را می‌گیرند و آن را مخلوط می‌کنند؛ یعنی زمانی که سخنرانی یا منبر آنها را گوش می‌کنید و یا مقاله و کتاب آنها را می‌خوانید متوجه می‌شوید که مباحث درست‌تری در آن وجود دارد ولی در واقع مقداری از حق و مقداری از باطل با هم مخلوط و ارائه شده است؛ یعنی این مطالب باطل صریح نیست.

حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: اینجاست که بازار شیطان گرم می‌شود و در جامعه یارگیری می‌کند. با این حال اینجا هم اگر کسی اهل حق باشد و تقوا داشته باشد، حضرت امیر می‌فرمایند که خداوند رهاش نمی‌کند.

*** در زمان فراگیری شبهه اگر حق و باطل را تشخیص نمی‌دهید بر جای خویش بمانید تا حجت پیدا کنید**

امام علی(ع) در خطبه 151 نهج البلاغه می‌فرمایند: مردم شما هدف‌گیری شدید و مورد آماج بلا و امتحان هستید، بیدار شوید و از مستی و فوور نعمت و از سختی عقوبت بترسید؛ آنگاه که غبار شبهه برانگیزد بر جای خویش بمانید، حرفی نزنید و اقدامی نکنید و اگر نمی‌توانید حق و باطل را تشخیص دهید بر اساس تعصب و احساسات موضع نگیرید. فرمودند وقتی نمی‌دانید حق و باطل چیست اگر تقوای حق طلبی دارید، آرام باشید. زمانی که متوجه نمی‌شوید و حجت عقلی و شرعی ندارید و بخواهید بر اساس احتمال، حدس، گمان، تبلیغات و تلقینات موضع بگیری بیدار باشید و آنگاه که غبار شبهه برمی‌خیزد، بر جای خویش بمانید تا حجت پیدا کنید. فرمودند وقتی فتنه‌ها پیدا شود و راه کج پیش پای هر یک از شما بگذارد و آسیابش بچرخد، فتنه آغازش چون ابتدای جوانی، دلربا، فریبنده و جذاب است اما وقتی پایان یابد آثارش شوم و زشت است؛ چون نشانه‌های ضربت سنگ.

حضرت امیر(ع) فرمودند: فتنه وقتی می‌آید در ابتدای آن نمی‌فهمید که فتنه است چرا که همه چیز مرتب، قشنگ، درست و تئوریزه شده است. فرمودند که اینجا جای صبر و دقت است. آغاز فتنه از افرادی است که بر سر قدرت، ثروت و ریاست مسابقه می‌گذارند و چون سگان این مردار را از دندان یکدیگر می‌ربایند و یکدیگر را می‌چوند و پس از مدتی پیروان از رهبران اعلام بی‌زاری و برائت می‌کنند و رهبران‌شان از پیروانشان گلیه می‌کنند. هر یک تقصیر را برعهده دیگری می‌گذارد و چون دشمنان از یکدیگر جدا می‌شوند، هیچ یک مسئولیت آنچه کردند و مسئولیت فتنه را برعهده نمی‌گیرند و یکدیگر را با لعنت دیدار می‌کنند.

*** حضرت امیر به مردم سفارش می‌کند مبادا امام حاکم خود را در این فتنه‌ها تنها بگذارید**

حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: وقتی شبهه برمی‌خیزد بر جای خویش بمانید، آنگاه که شبهه گرد و غبار می‌کند، فتنه از رهگذرهای پنهان و غیر آشکار در می‌آید، پس آنگاه به رسوایی و زشتی می‌گراید.

امام علی(ع) در خطبه 93 نهج البلاغه می‌فرماید: فتنه زمانی که می‌آید از روبرو شناخته نمی‌شود، وقتی که تمام می‌شود از پشت سر شناخته می‌شود یا در جای دیگری می‌فرماید ای مردم امام حاکم خود را در این فتنه‌های تنها مگذارید تا بعدها خود را سرزنش کنید. خود را در آتش فتنه‌ای که پیشاپیش آن رفته‌اید بی‌اندیشه در می‌آورید همانا من برای شما چراغم در تاریکی،

هر کس در تاریکی است و حق را از باطل نمی‌شناسد به این چراغ بنگرد، به من بنگرد و راه را بیابد.

* دشمنان علی(ع) در جمل از خوش‌سابقه‌ترین اصحاب پیامبر(ص) بودند

حضرت امیر(ع) فرمود: در فتنه دلهای سابقاً مؤمن دو دل و سست می‌شوند، مردان سالم گمراه می‌شوند، رأی درست و نادرست در هم می‌آمیزد، فرزند با پدر کینه می‌توزد، پدر و فرزند علیه یکدیگر کینه می‌ورزند.

در زمان امام علی(ع) یکی از مواردی که خود حضرت آن را فتنه نامیدند، شورش جمل بود که منتهی به جنگ جمل شد و این جنگ، اولین جنگی بود که بر علی(ع) تحمیل شد یا خود حضرت در نهج‌البلاغه، شورش طلحه و زبیر را فتنه نامیدند و از مردم خواستند که آن را سرکوب کنند و طی نامه‌ای به مردم کوفه نوشتند که دیگ آشوب به جوش آمده و فتنه آغاز شده است؛ همه به سوی رهبر خود بشتابید و در جهاد علیه فتنه شتاب کنید که تأخیر خطرناک است.

دشمنان حضرت علی(ع) در جنگ جمل جزو خوشنام‌ترین خوش‌سابقه‌ترین افراد و اصحاب پیامبر(ص) بودند؛ کسانی که حضرت امیر(ع) می‌فرماید ما از کودکی و خردسالی با هم بزرگ شدیم و در جبهه‌ها همیشه همه در کنار هم بودیم. طلحه و زبیر بارها در جهاد در خط مقدم بودند. شخص دیگر کیست؟ عایشه؛ ام‌المؤمنین و همسر پیامبر(ص). عایشه جزو نزدیک‌ترین افراد به پیامبر(ص) بود.

عثمان خلیفه سوم کشته و پس از آن شورش شروع می‌شود. این شورش به حدی است که سه روز جنازه خلیفه روی زمین می‌ماند و هیچ کس حاضر نمی‌شود که او را دفن کند؛ یعنی فضای مدینه اینگونه بود. می‌دانید که جنازه عثمان، خلیفه سوم را در نیمه شب و بعد از سه روز آنهم با وساطت امیرالمؤمنین(ع) برای دفن بردند. ابتدا مردم مدینه نگذاشتند که او در قبرستان مسلمانان دفن شود و به همین خاطر عثمان را در مقبره و باغ یک کسی دفن و بعد روی آن دیوار خراب کردند تا کسی نبش قبر نکند که بعدها همانجا جزو قبرستان بقیع شد.

در واقع خود قضیه قتل خلیفه نیز یک فتنه بود و از مواردی بود که حق و باطل با یکدیگر مخلوط شده بودند. حضرت امیر(ع) هم منتقد روش حکومتی عثمان بودند و هم در عین حال مخالف قتل خلیفه.

* آنچه که برای اجرای عدالت پیش رو داریم انواع و اقسام رنگ‌ها و چهره‌ها و صداها است

خلیفه کشته می‌شود و مردم به سمت حضرت علی(ع) هجوم می‌آورند. اصحاب، مهاجرین و انصار و همه به سمت علی(ع) هجوم می‌آورند که باید رهبری را برعهده بگیرید. در ابتدا حضرت می‌فرمایند که من را رها کنید و سراغ افراد دیگری بروید. هستند افرادی که دلشان می‌خواهد و برای تحویل حکومت آمادگی دارند. از من بگذرید. من اگر در حاشیه باشم و کمک کنم و نظارت داشته باشم بهتر از این است که مسئولیت حکومت را برعهده بگیرم. آنچه که برای اجرای عدالت پیش رو داریم انواع و اقسام رنگ‌ها و چهره‌ها و صداها است. بعد از این خود شما درست تشخیص نخواهید داد و برخی از شما مقابل من خواهید ایستاد. عده‌ای از شما کنترل احساسات خود را از دست خواهید داد و ایمان قلبی‌تان خواهد لرزید و عقل‌هایتان ثبات نخواهد داشت.

همه شما قدرت تشخیص نخواهید داشت؛ یعنی این کار به لحاظ نظری هم ثبات عقلی یعنی تشخیص درست حق از باطل می‌خواهد و هم ایمان و قلب محکم؛ ولی اکثر شما این شرایط را ندارید؛ نه قلب‌های شما برای این کار محکم خواهد بود و نه عقل‌هایتان ثبات خواهد داشت تا حق را از باطل به درستی تشخیص دهید. من از همین حالا می‌بینم که آفاق تیره و نیمه تاریک و نیمه روشن خواهد بود و این را بدانید اگر من مسئولیت حکومت را قبول کنم دیگر گوشم بدهکار و راجی‌ها و سرزنش‌های دیگران نخواهد بود و به آنچه که خودم درست می‌دانم عمل خواهم کرد. بنابراین با چشم باز با من بیعت کرده و به من رأی دهید.

* بیعت‌کنندگان با علی(ع) سه جنگ را به ایشان تحمیل کردند

حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: من نمی‌خواستم مسئولیت حکومت را قبول کنم ولی چونان جمعیت به سمت من هجوم آورد که لباسم از دو طرف پاره شد، دختران از فرط اشتیاق حجاب خود را کنار گذاشتند و به سمت من می‌آمدند و پیرمردهایی که با عصا راه می‌رفتند چنان به سویم می‌آمدند که عصای خود را پرت کردند.

من وقتی دیدم مردم این چنین به سمت من آمدند و بیعت عمومی است و همه می‌گویند که ما پای تو ایستاده‌ایم، دیگر بهانه‌ای نداشتیم که این مسئولیت را قبول نکنم و حجت بر من تمام شد. با این حال می‌دانستم که برخی از همین افراد با من چگونه رفتار خواهند کرد و زمانی که خلافت و رهبری را پذیرفتم، گروهی از همین افراد پیمان شکستند(ناکثین)، گروه دیگری از دین خارج شدند(مارقین) و دسته سوم ستم کردند(قاسطین) و همین‌ها سه جنگ را به من تحمیل کردند. گویا نشنیده بودند که خداوند در قرآن فرموده بود که آخرت از آن افرادی است که در دنیا دنبال فساد و برتری طلبی نباشند و این خانه و دار آخرت را مخصوص افرادی قرار دادیم که اراده علو یعنی برتری طلبی، ریاست و قدرت طلبی و اراده فساد نداشته باشند.

حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: چطور شما در قرآن این آیه را می‌بینید ولی باز با من درگیر شدید. چرا این آیه در ذهن همه شما وجود دارد اما دنیا چشم شما را پر کرده است و به وقتش آیه‌های این چنینی را فراموش می‌کنید. علتش این است که منافع شما به خطر می‌افتد. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر آن گروه بسیار برای بیعت با من هجوم نمی‌آوردند و حجت بر من تمام نشده بود و اگر نبود که خداوند از عالمان و آگاهان پیمان گرفته است که بر گرسنگی ستم دیدگان و شکم‌بارگی ستم‌گران آرام نگیرند به خدا سوگند مسئولیت حکومت را قبول نمی‌کردم و مهار شتر حکومت را روی کوهان آن می‌انداختم تا هر جا دلش می‌خواهد برود و آب پایان آن را به جام آغاز آن می‌دادم، و می‌دانید و می‌دانستید که دنیای شما در نزد من بی‌ارزش‌تر است از عطسه بز.

ابن عباس روایت می‌کند: در دومین روزی که مردم مدینه با علی بیعت کردند امام علی همان اول آمد و سخنرانی کرد که از همین سخنرانی جنگ‌ها بیرون آمد و فهمیدند که با علی نمی‌شود ساخت و باید با او جنگید و حکومت وی باید براندازی و ساقط شود.

ابن عباس روایت می‌کند حضرت امیر(ع) در بخشی از سخنرانی خود گفت: مردم در روز اول حکومت به شما بگویم، ای مردم بدانید که هر زمین و امکاناتی که از بیت‌المال در دوره قبل گرفتید و به شما داده شده، از اموال خدا و اموال مردم و بیت‌المال به هر کس دادند همه آنها بدون استثنا به بیت‌المال باز خواهد گشت، همه را مصادره می‌کنم و از شما پس می‌گیرم، هر کس هر آنچه را که از بیت‌المال بیش از سهم خود برداشته است به بیت‌المال باز می‌گردانم اولین قدم اول حکومت بنده است، بعد هم نگویند که بر گذشته‌ها صلوات.

حضرت امیر(ع) فرمود: حقی که زمان بر آن گذشته است باطل نمی‌شود، حق و حقوق و عدالت مشمول عبور زمان نمی‌شود، اگر این اموالی را که از بیت‌المال برداشتید و رفتید و با آن ازدواج کردید و یا مهریه همسرتان کردید همان را از شما پس می‌گیرم، و اگر هم در نقاط مختلف سرمایه‌گذاری کردید همه را از شما پس خواهم گرفت چرا که اینها مال شما نیست، اینها مال خداست و متعلق به فقرا و محرومان است، هرکدامتان هم بگویند که عدالت سخت است، حضرت فرمودند اتفاقاً آسان است، در اجرای عدالت گشایش، سعه و راحتی است برای همه، اتفاقاً اگر عدالت اجرا شود همه راحت زندگی می‌کنند، اگر کسانی فشار عدالت را سخت می‌دانند بدانند که فشار بی‌عدالتی سختی بیشتری دارد.

حرف‌هایی را هم که بیان می‌کنم شعار نیست یعنی گردن من به آنچه می‌گویم گرو است، گردن من در گروه صحبت‌های من است و جانم را در راه صحبت‌هایم می‌دهم.

فرمودند: افرادی که تقوا داشته باشند در شبهات وارد نمی‌شوند، چرا که از این به بعد عده‌ای در افکار عمومی شبهه ایجاد می‌کنند آن هم با عنوان‌های قشنگ تا مقابل مرا بگیرند، ولی در این میان افرادی که تقوا داشته باشند وارد شبهات نمی‌شوند و بازی نمی‌خورند ولی افرادی که دلشان می‌خواهد بازی بخورند بازی می‌خورند، آگاه باشید که بلا و آزمایش شما و آزمون بزرگ شروع شد عین روز اولی که پیامبر (ص) آمد.

مانند 30 سال پیش، آن موقع بین اسلام و کفر انتخاب کردید دوباره کاری می‌کنم که مجبور شوید بین اسلام و کفر انتخاب کنید، دوباره سر دوراهی قرارتان می‌دهم، بازی تمام شد، نمی‌شود روش کفار را پیش بگیرید ولی با ظاهر مذهبی، نمی‌گذارم، باید بین عدل و ظلم انتخاب کنید، دوباره باید معلوم شود که چه کسی مؤمن است چه کسی کافر و فاسق، غریب می‌شوید، یا بر من با یا من یعنی یا با حق یا بر حق، تصمیم خود را باید بگیرید، انقلاب یا ضد انقلاب، حق یا باطل، عدل یا فساد.

*** بزرگان اسلام در زمان پیامبر بر سر قدرت با امیرالمومنین درگیر شدند**

حضرت امیر(ع) فرمود: چنان در دوران حکومت من بر هم زده خواهید شد و کاری می‌کنم با کف‌گیر آزمون مجدد انقلاب، آن‌هایی که پائین هستند بالا و افرادی که بالا هستند پائین بیایند و به این شکل زیر و رویتان می‌کنم. می‌فرماید که این گونه نیست یک بار امتحان دهید و تا آخر عمرتان گارانتی شوید.

اینکه ما 20 سال پیش زمان پیامبر(ص) امتحان داده ایم، کافی نیست بلکه دوباره باید امتحان دهید چراکه هیچ کسی گارانتی نیست. فرمود که در این امتحان مجدد، گاهی کسانی که سابقه‌های درخشان و طولانی از زمان پیامبر(ص) در اسلام داشتند در این مسابقه و آزمون دوباره عقب می‌افتند و افرادی که در آن دوره کسی نبودند و کسی آنها را نمی‌شناخت جلو می‌افتند. فرمود این یک آزمون دوباره است و یک بار برای همیشه نیست، دوباره باید آزمون پس دهید و به خدا سوگند من فریبتان ندام و نخواهم داد و چیزی را از شما مخفی نکردم. به خدا سوگند هیچ حقیقتی را از شما پنهان نکردم. من حکومتی را تشکیل دادم که در آن با شما مردم چیزی را مخفی ندارم و هیچ‌گاه به شما دروغ نگفتم و مرا به این مقام و به این روز خبر داده‌اند.

جالب این است اول کسی که با علی(ع) دست بیعت داد طلحه بود. بعد زبیر بیعت می‌کند و همین‌ها چند ماه بعد با امیرالمومنین آن هم بر سر قدرت درگیر می‌شوند. حضرت امیر می‌فرمایند: کسانی از شما که برادران خود من هستید، کسانی از شما در این سال‌ها در این دنیا غرق شدند و اموالی را تصاحب کردند. من وقتی مقابل این افراد را بگیرم و خواهم گرفت و فقط حقوق خود آنها را به آنها خواهم داد از دست من عیبانی خواهند شد. فریاد خواهند زد که پسر ابوطالب ما را از حقوقمان محروم کرد و به ما ظلم کرد. آگاه باشید هر کس از مهاجرین و انصار و از اصحاب پیامبر و خویشان پیامبر و از بستگان پیامبر و همه کس خیال و گمان کند که به خاطر سابقه‌اش، به خاطر هم‌نشینی با پیامبر بر دیگران نسبت به بیت‌المال برتری دارد بدانند که خطاست.

*** طلحه و زبیر سهم بیشتری از بیت‌المال از امام می‌خواستند**

فرمود هر کاری انجام دادید برای خدا انجام داده‌اید پس پاداش آن را در آخرت از خدا بخواهید. در دنیا همه مساوی اند. شما قدیمی‌ترین و باسابقه‌ترین مسلمان، با مسلمانانی که همین امروز مسلمان می‌شود نزد ما به لحاظ سهمش از بیت‌المال مساوی است. هر کس که رو به قبله ما آورد شایسته برخورداری از حقوق اسلامی و حدود اسلام است. شما همه بندگان خدا هستید و بیت‌المال، مال خداست و آن را میان همه شما به طور مساوی تقسیم خواهم کرد و هیچ کس بر دیگری برتری و مزیت ندارد. پرهیزکاران و سابقه‌داران در فردای قیامت پاداش خود را از خداوند بخواهند و خداوند دنیا را پاداش پرهیزکاران و مجاهدان قرار نداده است. آنچه نزد خدات برای نیکوکاران بهتر است، فردا بیائید تا اموال را به روش جدید تقسیم کنیم. روز بعد طلحه و زبیر به مسجد آمدند. در گوشه‌ای دور از مسجد تجمع دیگری انجام شده و مردم را به دو بخش تقسیم

می‌کنند. مردمی که پشت علی(ع) نماز را اقامه می‌کردند به طلحه و زبیر عبدالله بن زبیر، مروان و جمعی دیگر از مردان قریش پیوستند و ساعتی آهسته با یکدیگر پیچ می‌کردند. بعد مخالفت آنها آشکار شد. عمار آمد پیش علی(ع) و گفت: این سخنرانی چه بود که شما انجام دادید. کمی آرامتر؛ همین روز اول این افراد دارند پرچم برمی‌دارند و فتنه و خلف وعده می‌کنند. کمی ملاحظه کنید که دوباره حضرت امیر رفت بالای منبر و سخنرانی کرد.

حضرت علی(ع) روز سوم حکومت، همچنان که شمشیر بر کمر بسته بود سخنرانی کرد و گفت: ای مردم برترین مردم نزد خداوند از نظر مقام فردی است که تابع کتاب و سنت باشد و به تکلیفش عمل کند. سپس به عمار گفت برو به طلحه و زبیر که گوشه مسجد نشسته‌اند بگو باینجا من با آنها کار دارم. وقتی آمدند حضرت به آنها گفت: شما را به خدا سوگند آیا چنین نبود که شما با میل خودتان و با آزادی کامل سراغ من آمدید و با من بیعت کردید؟ آیا من شما را مجبور به بیعت کردم؟ من قدرت طلب بودم یا شما از من خواستید؟ گفتند چرا ما گفتیم.

حضرت امیر گفت: شما مجبور بودید و زور بالای سرتان بود که با من بیعت کنید یا خودتان خواستید؟ گفتند: ما با شما بیعت کردیم و فکر می‌کردیم که شما روش دیگری دارید، نمی‌دانستیم که این‌گونه است. ما بیعت کردیم به شرطی که شما در کارها با ما مشورت کنید و بدون نظر ما کاری نکنید و فکر کردیم اگر ما رهبری شما را تایید می‌کنیم، شما هم هوای ما را دارید و بالاخره سهم و حق ما محفوظ است و فضیلت ما را بر دیگران در نظر می‌گیرید.

حضرت امیر(ع) فرمود: آیا من حقی از شما سلب کردم و یا به شما ستمی نموده‌ام؟ گفتند: نه، فرمود: آیا حقی از مسلمانی ضایع و پایمال کردم، یا حکمی از احکام خدا را زیر پا گذاشتم؟ گفتند: نه، حضرت فرمود: پس چرا از من دلگیری؛ اگر من نه حق کسی را پایمال کردم و نه حکمی را زیر پا گذاشتم پس چرا شما با من مشکل دارید؟ گفتند: به خاطر روش حکومت تو و حرف‌هایی که مطرح می‌کنی و اینکه چرا در حکومت نظر ما را نمی‌پرسی. حضرت امیر(ع) گفت: من اگر در جایی نیاز به مشورت داشته باشم نظر شما را می‌خواهم آنچه که تا الان گفتم نیاز به مشورت نبود چرا که نظر صریح خداوند و سنت پیامبر بود.

بعد طلحه و زبیر آمدند پیش حضرت امیر و گفتند که ما می‌خواهیم به عمره برویم. حضرت فرمود: شما قصد عمره ندارید و من می‌دانم شما کجا می‌خواهید بروید. این اجازه برای عمره نیست. دعا و درگیری را شروع کردید و حالا می‌روید تدارک پیمان‌شکنی و درگیری را ببینید.

آنها قسم خوردند که این‌گونه نیست. حضرت امیر لبخندی زد و گفت: پس دوباره تجدید بیعت کنید. آنها دوباره پیمان بسته و سوگند خوردند و زمانی که رفتند، حضرت امیر(ع) فرمود: به خدا سوگند دیگر اینها را نخواهید دید الا اینکه به روی ما شمشیر می‌کشند و جنگ را بر ما تحمیل می‌کنند و هر دو آنها کشته خواهند شد.

* فتنه‌گران از همسر پیامبر برای رهبری شورش استفاده کردند

همه همسران پیامبر(ص) برای ما محترم‌اند. حتی عایشه؛ ما عایشه را ام‌المؤمنین می‌دانیم و نباید به او اهانتی شود ولو اینکه او با علی‌بن ابیطالب(ع) درگیر شده است. خود حضرت امیر(ع) هم احترام عایشه را نگه داشت حتی بعد از جنگ که جناب عایشه اسیر شد و امیرالمؤمنین(ع) اجازه نداد کوچکترین اهانتی به وی شود.

طلحه و زبیر نامه‌ای به عایشه می‌نویسند و در آن می‌گویند که به ما ملحق شو تا مقابل علی(ع) بایستیم چرا که علی اوضاع را به هم می‌ریزد. ام سلمه مکه بود. آنجا از جریان مطلع می‌شود و می‌فهمد که طلحه و زبیر در حال برنامه‌ریزی توطئه‌ای علیه علی(ع) و حکومت ایشان هستند.

ام سلمه شروع به افشاگری و سخنرانی به نفع امام علی(ع) می‌کند که ای مردم! خود شما با علی بیعت کردید و نباید با او درگیر شوید چرا که حکومت علی(ع) حق است. خبر به عایشه می‌رسد که جناب ام‌سلمه دارد افکار مردم را به نفع علی(ع) آگاه می‌کند. عایشه به ملاقات ام سلمه می‌آید و می‌گوید ای اختر ابا امیه! تو نخستین زن از زنان مهاجر رسول خدا و از بزرگان اهل بیت پیامبر(ص) هستی. بیشترین آیات الهی در خانه تو بر پیامبر نازل شد و جبریل بیش از همه در خانه شما بر رسول خدا نازل می‌شد.

ام‌سلمه خطاب به عایشه می‌گوید شما که جزء مخالفان خلیفه سوم(عثمان) بودید چطور حالا به عنوان انتقام او می‌خواهید در برابر علی(ع) بایستید؟ بعد ام سلمه شروع می‌کند به یادآوری برخی مسائل برای عایشه؛ اینکه آیا یادت می‌آید یه روزی علی آمد و پیامبر در مورد علی چه گفت و ...

هر چه می‌گوید عایشه تأیید می‌کند و می‌گوید بله یادم هست. بعد ام سلمه می‌گوید: پس با این وضع دیگر این چه قیام و شورشی است که علیه حکومت مشروع به راه انداخته‌اید.

عایشه می‌گوید: مسائلی وجود دارد که باید حل و اصلاح شود و بعد ام سلمه می‌گوید که خودت می‌دانی.

ام سلمه نامه‌ای خطاب به علی(ع) می‌نویسد و خبر می‌دهد که اینها دارند شورش را به پا می‌کنند. حضرت امیر(ع) در جایی سخنرانی می‌کند و می‌فرماید: کسانی که در حال حاضر به اسم خون عثمان حرف می‌زنند همه آنها می‌دانند که برخی از خود اینها در خون عثمان دست داشتند و کسی که برای مهار و کنترل شورش تلاش می‌کرد که خلیفه کشته نشود من بودم. عایشه گفته بود بله من به عثمان منتقد و معترض بودم ولی شنیدم خلیفه قبل از اینکه کشته شود توبه کرده بود بنابراین زمانی که توبه کرده نباید کشته می‌شد و الا قبول دارم که من هم جزو منتقدان و معترضان عثمان بودم ولی او توبه کرده بود پس چرا او را کشتند؟

حضرت امیر (ع) می‌فرماید: جواب دادند که ما با هم دنبال قاتلان عثمان باشیم تا قاتل او را پیدا کنیم. حضرت آنجا توضیح

می‌دهند که من هم منتقد و معترض به عثمان بودم و هم در عین حال مخالف قتل عثمان بودم و با افراطیونی که عثمان را به قتل رساندند مخالف بودم و در برابر آنها ایستادم.

*** مقدس‌مآبانی مثل اشعری برای مقابله با فتنه حجت شرعی می‌خواستند**

حضرت امیر(ع) که به خلافت رسید قصد داشت ابوموسی اشعری را که از زمان خلیفه قبل حاکم کوفه بود عزل کند اما مالک اشتر و عده‌ای به علی(ع) گفتند که ابوموسی اشعری هم عده‌ای مرید در شهر دارد که او را قبول دارند حالا بگذارید باشد تا ببینیم چه می‌شود. بعداً حضرت امیر(ع) می‌گوید من از اول می‌خواستم ابوموسی اشعری را بردارم چرا که او را انسان صالحی نمی‌دانستم ولی چون گفتند عده‌ای او را قبول دارند و برای اینکه مردم نگویند تا علی آمد همه را برداشت گذاشتم بماند.

ابوموسی اشعری در آن زمان امتحان خود را پس می‌دهد. حضرت امیر(ع) به ابوموسی اشعری که حاکم کوفه بود نامه‌ای نوشت و گفت که طلحه و زبیر و عایشه قصد شورش دارند و حق هم با ماست. بنابراین برای ما نیرو بفرست و مردم کوفه را بسیج و کمک کن تا برویم بصره چرا که آنها آمدند و بصره را اشغال کرده‌اند.

بعد از آن ابوموسی اشعری شروع کرد با ادبیات مقدس مآب صحبت کردن؛ اینکه جنگ مسلمان با مسلمان و با کدام حجت شرعی اصحاب در برابر اصحاب بایستند؟ بله، شما علی هستید، اولین مسلمان هستید ولی آن طرف هم اهل‌المؤمنین است، طلحه و زبیر هستند، زبیر سیف‌الاسلام است، یعنی چه جنگ مسلمان با مسلمان، این جنگ شبهه شرعی دارد. مردم! آرامش داشته باشید و به هیچ کدام از دو طرف ملحق نشوید چرا که ما بیطرف هستیم، این جنگ خلاف شرع است. حضرت امیر(ع) گفت: این جنگ را بر ما تحمیل کرده‌اند، ما شروع نکردیم که به من می‌گویند خلاف شرع است. اینها علیه حکومت شورش کردند و می‌خواهند حکومت را براندازی کنند. باید به آنها بگویید و شما باید طرف حق را بگیرید و نباید بگویید که در هر صورت کاری نمی‌کنیم.

حضرت امیر دو بار نامه فرستاد ولی ابوموسی اشعری اعتنایی نکرد. بعد از این حضرت امیر(ع) محمد بن ابوبکر را به کوفه فرستاد و ابوموسی اشعری را عزل کرد.

امام علی(ع) شهر را به ابن عباس و محمد بن ابوبکر سپردند و با نیروها برای جنگ رفتند اما باز هم ابوموسی اشعری با حضرت مخالفت کرد و سخنرانی کرد مبنی بر اینکه ای مردم به جنگ نروید چرا که آن طرف جنگ نیز اصحاب پیامبر اند، کسانی هستند که نزد پیامبر سوابق دارند و خویشان پیامبر اند و بزرگان اسلامند، با چه کسانی می‌خواهید بجنگید؟ ابوموسی اشعری شروع به سخنرانی و ایجاد تردید و شبهه در دل مردم کرد تا اینکه حضرت امیر (ع) مالک اشتر را به کوفه فرستادند و او نیز ابوموسی اشعری را با حالت ذلت بازداشت و از سمتش عزل کرد.

*** بنای امام در مواجهه با فتنه‌گران در ابتدا گفتگو و نصیحت بود اما آنها بنای دیگری داشتند**

ابن عباس روایت می‌کند: روزی دیدم امیرالمومنین نشسته و کفش پاره‌ای را مدام وصله می‌زدند. گفتم آقا تو را به خدا از این کفش دست بردار شما خلیفه مسلمین هستید، بزرگترین امپراطوری جهان در اختیار شماست.

حکومت حضرت امیر(ع) بزرگترین قدرت سیاسی - نظامی آن موقع جهان بود؛ چون امپراطوری ایران و امپراطوری روم در آن زمان متلاشی شده بودند و اسلام تقریباً قدرت اول سیاسی، نظامی و اقتصادی و یا یکی از دو قدرت اصلی جهان بود.

ابن عباس می‌گوید: آقا! شما حاکم نصف زمین هستید، این همه عاشق و مرید دارید، این چه کفشی است؟ من خجالت می‌کشم؟ حضرت امیر(ع) سر خود را بالا کرد و لیخندی زد و گفت: ابن عباس این کفش چقدر می‌ارزد؟ ابن عباس گفت: آقا هیچی. این کفش، ارزشی ندارد. حضرت امیر(ع) فرمود: به خدا سوگند ارزش این کفش پیش من از حکومت بر شما بیشتر است. به خدا سوگند تمام حکومت بر این جهان را با این کفش معامله نمی‌کنم. فقط به یک دلیل حکومت را قبول کردم و به خاطر آن می‌جنگم و وارد مبارزه شدم؛ اینکه احقاق حقی کنم و ابطال باطلی. فقط برای این حکومت را پذیرفتم و وارد سیاست و حکومت شدم که یک حقی را برقرار کنم و باطلی را محو کنم؛ من به خاطر عدالت و حق آمده‌ام والا حکومت برای من ارزشی ندارد.

حضرت امیر(ع) سپس می‌فرمایند: من از هیچ چیزی نمی‌ترسم و الآن هم که عده‌ای به فتنه و آشوب دچار شده‌اند با اینها می‌جنگم؛ من اهل عقب‌نشینی نیستم، من نصیحت و موعظه می‌کنم.

حضرت امیر(ع) نامه‌ای را برای حاکم کوفه می‌فرستند و تا آخر هم می‌گفتند مصالحه، مذاکره، گفتگو و نصیحت. به یاران خود می‌گفتند با اینها با زبان خوش سخن بگویید و آنها را تحریک نکنید. ما نمی‌خواهیم بجنگیم بلکه می‌خواهیم با هم باشیم و کوتاه بیایید اما اینها این کار را نکردند.

وقتی دشمنان حضرت امیر (ع) بصره را اشغال کردند، حاکم بصره عثمان بن حنیف از طرف حضرت امیر (ع) بود. (وی همان کسی است که یک بار حضرت امیر (ع) او را توبیخ کردند. حضرت در نهج‌البلاغه به عثمان ابن حنیف می‌فرماید: نیروهای اطلاعاتی به من گزارش دادند که شما را به یک میهمانی دعوت کردند که ثروتمندان و سرمایه‌داران را سر سفره راه می‌دادند اما فقرا را راه نمی‌دادند و فقرا به جای دیگری منتقل می‌کردند. تو را به این چنین میهمانی دعوت کردند و تو هم رفتی و سر این سفره نشست و در کنار اغنیاء شام خوردی در حالی که فقرا را راه نمی‌دادند. البته عثمان ابن حنیف بعد عذرخواهی کرد و گفت من نمی‌دانستم که این تخلف است.

دشمنان حضرت آمدند و بصره را گرفتند. در ابتدا حدود 80 - 70 نفر از یاران حضرت در این شهر را اعدام کردند و خون ریختند؛ یعنی آمدند و جنگ را شروع کردند و بعد تمام سر و صورت عثمان ابن حنیف، حاکم کوفه را تراشیدند و بعد با حالت تحقیر

کننده ای او را بیرون انداختند و گفتند حالا برو پیش علی. وقتی عثمان ابن حنیف خدمت حضرت امیر (ع) رسید گفت: آقا! من وقتی به کوفه رفتم یک فرد کامل و پیرمردی با وقاری بودم اما حالا مانند یک پسر بچه برگشته‌ام؛ نه ریشی، نه موی، تمام سر و صورت مرا تراشیدند و 70 نفر را نیز کشتند. حضرت امیر(ع) 3 بار آیه " انا لله و انا الیه راجعون " را خواندند.

* سران فتنه بر سر رهبری مردم دچار اختلاف شدند

زمانی که سپاه طلحه و زبیر شهر بصره را گرفتند و وقت اقامه نماز رسید، سر اینکه چه کسی امام جماعت باشد بین‌شان اختلاف افتاد.

شهر و بیت‌المال بصره در اختیار آنها قرار گرفت؛ وقتی هنگام نماز شد طلحه جلو ایستاد، بعد زبیر آمد جلوتر ایستاد. بحث شد بر سر اینکه باید معلوم شود چه کسی امام جماعت باشد چراکه هر یک از طلحه و زبیر می‌خواستند امامت کنند. میان آنها اختلاف پدید آمد و سرانجام با میانجیگری جناب عایشه قرار شد یک وعده فرزند طلحه امام جماعت باشد و یک وعده فرزند زبیر که دعوا صورت نگیرد.

قبل از جنگ جمل امیرالمومنین(ع) با جناب طلحه و زبیر، با رفقای سابق و هم‌زمان و سابقه‌داران اسلام احتجاج می‌کند. حضرت امیر(ع) استدلال می‌کند و می‌فرماید: ما دنبال خونریزی و خشونت نیستیم. بیایید با هم صحبت کنیم و مسئله را به نحوی حل کنیم. اگر هنوز در ذهن شما سوء تفاهمی هست که نیست، ولی اگر هست می‌خواهم حجت تمام شود، نمی‌خواهم درگیری ایجاد شود، خون مسلمانان نریزد، مردم دو دسته نشوند و به جان هم نیفتند؛ فتنه راه نیندازید. امام علی (ع) می‌فرماید: دوباره به شما می‌گویم هر چند می‌دانید اما کتمان می‌کنید، من دنبال بیعت شما و مردم نبودم، من به دنبال حکومت نبودم و به یک معنا حکومت بر من تحمیل شد. من با شما بیعت نکردم بلکه شما سویی من آمدید و شما اولین کسانی بودید که با من بیعت کردید. هیچکس با من از سر ترس یا به طمع پول بیعت نکرد؛ نه به خاطر مال و نه از جهت تسلط و غلبه؛ شما خود پیش از دیگران و از روی رضا و رغبت با من بیعت کردید. شما اولین کسانی بودید که آمدید و به من گفتید که شما شایسته‌ترین فرد برای رهبری هستید و هیچکس شایسته‌تر از شما برای رهبری نیست و این را چند بار تکرار کردید.

من چند بار خودم را کنار کشیدم، شما اصرار کردید که نه فقط شما باید رهبر باشید. از شما به حق آن برادری‌های سابق و به حق آن ایمان سابق می‌خواهم که از این فتنه باز گردید و مسلمین را به جان هم نیندازید و زودتر توبه کنید. اگر آن موقع تظاهر کردید که مایلید با من بیعت کنید و در دل این گونه نبودید؛ خوب پس خود را محکوم کرده‌اید و من علیه شما باید احتجاج کنم که چرا درون و بیرون شما دو شکل بود که آن هم تازه به نفع شما نیست. شما ظاهراً اظهار طاعت و بیعت کردید اما در باطن از اول هم رهبری مرا قبول نداشتید و مدام سنگ پیش پای من انداختید. به جان خودم سوگند بیعت شما از سر ترس و تقیه نبود. شما از مهاجران به تقیه سزاوارتر نبودید، اما نپذیرفتن بیعت پیش از آنکه درون آن وارد شوید آسان‌تر بود از خروج شما از بیعت پس از پذیرفتن آن.

حضرت می‌فرماید: شما اگر رهبری را قبول نداشتید، اگر اول با من بیعت نمی‌کردید راحت‌تر بود چرا اول بیعت کنید بعد بشکنید. اینکه سخت‌تر است. به راستی شما پنداشته‌اید که من در خون عثمان، خلیفه سوم، دست داشته‌ام؟ کسانی از مردم مدینه که از بیعت با من و شما سرباز زده‌اند و بی‌طرف هستند آنها میان من و شما حکم کنند که بین من و شما چه کسانی در خون عثمان خلیفه دست داشته‌اند؟

حضرت سپس رو به طلحه و زبیر کرده می‌فرماید: ای پیر مردان! از این رأی نادرست برگردید. فرصت برای بازگشت من و شما زیاد نیست. از سن ما دیگر گذشته است. اگر اکنون برگردید، بزرگترین ضربه‌ای که به شما می‌خورد این است که به شما می‌گویند ترسیدند و شکست خوردند؛ عیبی ندارد؛ بپذیرید پیش از آنکه نار و عار در قیامت سراغ شما بیاید. اگر الآن عقب بروید ممکن است علیه شما بگویند ترسیدند در حالی که این ترس نیست بلکه این عقل است اما اگر با من بجنگید هم نار است هم عار، هم ننگ دنیا است و هم عذاب آخرت.

* عایشه حاضر به بحث و مناظره با علی(ع) نشد

بعد حضرت امیر افرادی را پیش جناب عایشه می‌فرستند تا با او صحبت کنند؛ اینکه مگر پیامبر به شما نگفت از خانه بیرون نیاید و وارد این مسائل و دعوای نشوید. بعد هم این افراد به جناب عایشه گفتند که امیرالمؤمنین می‌خواهد بیاید و با شما صحبت کند. جناب عایشه گفت که من حوصله اینکه با علی بنشینم و جر و بحث کنم ندارم. کسی با علی نمی‌تواند مباحثه و مناظره کند. من پاسخی برای علی ندارم و در احتجاج، بحث و مناظره من حریف علی نیستم.

ابن عباس به جناب عایشه می‌گوید: شما که با مخلوق خدا حاضر نیستی بحث و مناظره کنی در قیامت چگونه با خداوند بحث خواهی کرد؟ جواب خداوند را چگونه خواهی داد؟

حضرت امیر(ع) به مردم فرمودند: ای مردم! من با این گروه مدارا کردم تا شاید متنبه شوند و برگردند. آنها را به پیمان شکنی‌هایشان توبیخ کردم. ستمی را که کردند و می‌کنند را دوباره به رویشان آوردم ولی باز به من پیغام رساندند که آماده درگیری با نیزه‌ها و شمشیرهایشان باشم.

من پیوسته تا بوده‌ام هرگز کسی نتوانسته مرا به جنگ تهدید کند و من هرگز از هیچ جبهه‌ای نگریخته‌ام. من از 16 سالگی تا الآن که 60 ساله‌ام در خط مقدم جبهه بوده‌ام. از 16 سالگی به استقبال شهادت رفته‌ام و تا الآن سر و صورت من پر از آثار نیزه و شمشیر است؛ پر از آثار تیر و ترکش است؛ حضرت آنجا فرمود که مرا از جنگ نترسانید.

کسانی که ما را تهدید می‌کنند و رعد و برق می‌کنند، این رعد و برقی است که بارانی ندارد. ما بدون رعد و برق بر سر آنها

نازل خواهیم شد.

فرمود: اینها شعار می‌دهند اما ما بدون اینکه شعار دهیم عمل می‌کنیم. اینان گذشته مرا دیده‌اند؛ صلابت مرا دانسته‌اند؛ چگونگی مرا دیده‌اند؛ منم "ابوالحسن" که قدرت مشرکان را در همه جنگ‌ها در هم شکستم؛ منم کسی که جماعت آنها را پراکنده می‌ساختم؛ من با همان قلب محکم امروز نیز با دشمنان روبرو خواهم شد و در کار خود یقین دارم و هرگز تردیدی ندارم.

فرمود: ای مردم! به راستی که مرگ چیزی است که کسی نمی‌تواند از آن فرار کند و همه خواهند مرد. کسی فکر نکند که اگر به جبهه نرود و موقع درگیری وارد عملیات نشود زنده می‌ماند.

فرمود: همه خواهیم مرد منتها به دو شکل؛ مردم دو دسته‌اند؛ یک عده در راه حق کشته می‌شوند و بقیه هم می‌میرند؛ بهترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست.

*** اطرافیان زبیر اجازه گرفتن تصمیم درست را از او گرفتند**

بالاخره فتنه گران جنگ با امیرالمومنین را راه انداختند. در تاریخ نقل شده است که تعداد نیروهای امیرالمومنین 20 هزار و تعداد نفرات نیروهای جمل 30 هزار نفر بودند. در این جنگ 80 نفر از بدریون و 1500 نفر از اصحاب رسول‌الله در صف علی بن ابیطالب (ع) قرار داشتند. موقع جنگ حضرت خطاب به یاران خود فرمود که دشنام ندهید و اگر اینها شکست خوردند زانیشان را آزار ندهید گر چه زنان به شما دشنام بگویند و به هج شخصی هم توهین نکنید.

در تاریخ طبری نقل شده بعد از اینکه حضرت امیر(ع) همه صحبت‌ها را کرد ولی افرادی که در جبهه مقابل بودند قانع نشدند. البته در این میان لازم به ذکر است که زبیر و طلحه هیچ کدام به دست نیروهای امیرالمؤمنین کشته نشدند. حضرت امیر(ع) قبل از جنگ به زبیر گفتند بیا می‌خواهم با شما صحبت کنم؛ زبیر جلو آمد و حضرت امیر(ع) گفت: زبیر ما با هم در یک صف و در کنار پیامبر بودیم؛ آیا یاد می‌آید که روزی پیامبر از تو پرسید که نظرت راجع به علی چیست؟ و تو گفتی علی را دوست دارم و بعد حضرت فرمودند ولی با علی می‌جنگی.

اینها را گفت که یک مرتبه زبیر یادش آمد؛ بعد از این قضیه زبیر برگشت. با وقوع این صحنه پسر زبیر خطاب به وی گفت: چه شد ترسیدی؟ گفت: نه، علی جمله‌ای را از پیامبر نقل کرد که من فراموش کرده بودم و حدیثی را از پیامبر به یادم آورد که ترسیدم؛ زبیر برگشت رفت که اسلحه بگذارد و جبهه را ترک کرد؛ یک لحظه به خودش آمد و گفت این جنگ درست نیست، ما اشتباه کردیم، حق با علی است. آمد برود که پسرش و برخی از اصحاب گفتند فلانی را ببین! رفت و چشمش به شمشیر علی افتاد و ترسید. بعد زبیر شمشیر کشید و به سمت نیروهای امیرالمومنین حمله کرد.

*** حضرت امیر تلاش کرد به هر ترتیب زبیر را بازگرداند**

حضرت امیر متوجه ماجرا شدند. فهمیدند که زبیر پشیمان شده اما در رودبایستی گیر کرده، چون خودش این نیروها را به منطقه آورده است حالا اگر یک مرتبه بگوید که نمی‌جنگم نمی‌شود و در واقع گیر افتاده است.

حضرت امیر فوری پیغام دادند و گفتند که به رزمنده‌ها بگویید زبیر به هر سمتی از نیروهای ما آمد مقابل او نایستید بلکه وانمود کنید که او خیلی قوی است و حساب ما را رسید و ما ترسیدم و عقب رفتیم.

حضرت امیر فرمود: اگر به جناح چپ سپاه حمله می‌کنی، راه دهید؛ بیایید عقب و بگذارید او جلو بیاید. بگذارید رجز بخواند و برگردد و اگر به سمت راست آمد جلوی راهش را خالی کنید و با او نجنگید.

زبیر چند دور زد تا شجاعت خود را نشان دهد و معلوم شود نترسیده است. بعد برگشت و گفت: دیدید من نترسیدم و بحث مرگ نیست؟ گفتند: بله، شما خیلی شجاع هستی؛ گفت: ولی من نمی‌جنگم چون جنگ با علی درست نیست.

آنجا زبیر جبهه را ترک کرد. در پشت جبهه یکی از نیروهایش به او گفت: شما کجا می‌روید؟ گفت: من پشیمان شدم چون جنگ با علی درست نبود. گفت: بچه‌های مردم را آوردی خط مقدم و حالا که جنگ در حال آغاز است، سر بزنگاه یک مرتبه شما تشریف می‌برید؟ این گونه نمی‌شود. بعد از پشت زبیر را زد و او را کشت.

در روایات آمده خبر که به حضرت امیر(ع) رسید، حضرت برای زبیر اشک ریخت چون آنها هم‌رزم یکدیگر بودند و سال‌های سال در جبهه در کنار یکدیگر جنگیده بودند.

طلحه هم به دست نیروهای علی کشته نشد بلکه توسط برخی از نیروهای خودشان کشته شد. نقل شده که مروان از پشت تیری به طلحه زد و او را کشت. بنابراین هیچ کدام از اینها را نیروهای امیرالمؤمنین(ع) نکشتند.

*** ماجرای شهادت جوانی که جنگ با فتنه‌گران را ناگزیر کرد**

بعد حضرت امیر(ع) یک قرآن برداشت و آمد طرف نیروهای خود و فرمود: یک شهید می‌خواهم؛ چه کسی حاضر است این قرآن را در دستش بگیرد و به سمت سپاه دشمن برود و آنها را برای آخرین بار به قرآن دعوت کند که بین مسلمین جنگ راه نیفتد و البته بداند که قطعاً کشته خواهد شد. جوانی بلند شد و گفت من حاضرم بروم. حضرت امیر فرمود: می‌خواهم زمانی که قرآن را در دست گرفتی اگر دست تو را قطع کردند برنگردی و با دست دیگری قرآن را برداری و به آنها عرضه کنی، گفت: باشد. بعد حضرت فرمود: می‌خواهم زمانی که دست دیگری را هم قطع کردند باز هم برنگردی.

آنجا آمده است که این جوان رفت و دو دستش را قطع کردند و بعد قرآن را به دندان گرفت و با دو دست بریده رو به سپاه جمل کرد که به حق این قرآن بین مسلمانان درگیری و جنگ راه نیندازد و برای براندازی حکومت مشروع، مردم را تحریک نکنید که آنجا زدند و آن جوان را شهید کردند.

به این شکل بود که حضرت امیر فرمود: الآن دیگر نبرد واجب شد و از این پس ما برای جنگیدن با اینها حجت شرعی داریم.

فرمود که به نام خدا شمشیرها را بکشید و به نام خدا عملیات را شروع کنید.
در این جنگ چند هزار نفر از مسلمانان و حتی اصحاب پیامبر(ص) دو طرف کشته شدند و در آخر هم این جنگ به نفع علی(ع) و جبهه حق به پایان رسید.

پس از جنگ حضرت امیر(ع) فرمود: جناب عایشه را با احترام برگردانید. در روایات آمده که جناب عایشه آنجا اظهار پشیمانی کرد و حضرت ایشان را با 40 مأمور محافظ فرستادند. فقط آنجا عاشیه گلایه کرد و گفت: چطور همسر پیامبر(ص) را با 40 مرد نا محرم می‌فرستید؟ حضرت امیر(ع) فرمود: شما با چند هزار مرد نا محرم به جبهه آمدی، آنها حساب نبودند؟ با این 40 تا مشکل دارید؟ اینها خانم هستند و فقط لباس مردانه پوشیده‌اند و بعد دیدند هر 40 نفر جزء شیعیان و سربازان حضرت امیر(ع) بودند.

این خانمها شبیه مردان لباس رزم پوشیده بودند که از دور تصور می‌شد اینها مرد هستند. معلوم شد این 40 نفر، 40 شریک جنگی و عملیاتی حضرت امیر(ع) هستند؛ اینها نیروهای گارد ویژه امیرالمؤمنین بودند، حضرت به آنها فرمود: مراقب جناب عاشیه باشید و ایشان را با احترام کامل به مدینه برگردانید.

در صدر اسلام، بزرگان اسلام گرفتار شدند؛ کسانی که باید بارها شهید می‌شدند، از نزدیک‌ترین خویشان پیامبر (ص) بودند، از نزدیک‌ترین اصحاب و دوستان پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) بودند که گرفتار شدند.

* حق را نباید با اشخاص سنجید

این مباحث را عرض کردم که بدانید فتنه و شبهه چیست؟ حضرت امیر(ع) فرمود: حق را با آدمها نسنجید بلکه آدمها را با حق مقایسه کنید. ملاک حق و باطل را بشناسید تا بفهمید چه کسی حق است و چه کسی باطل و گرنه اگر ملاک شما اشخاص باشند باید بدانید که اشخاص لغزش دارند.

قرآن، سنت، عقل، ضوابط و اصول را بشناسید و از روی اصول بفهمید که چه کسانی تابع اصول هستند و چه کسانی تابع آن نیستند نه اینکه از روی افراد متوجه شوید اصول چیست.

اگر فردی بخواهد از روی اشخاص و سوابق خود حق و باطل را تشخیص دهد باید بداند که دچار اشتباه خواهد شد؛ باید اصول را بشناسید.

تقوا، معنویت و خلوص داشته باشید و به دنبال برتری نباشید و اینکه ملاکها دست‌تان باشد؛ اگر معرفت و خلوص داشته باشید و به امام حق نگاه کنید حضرت می‌فرماید که اشتباه نمی‌کنید.
آن زمان اشتباه شد، الآن هم می‌شود، بعد از این هم خواهد شد.

حضرت امیر(ع) فرمود: در فتنه هر کجا دچار شبهه شدید و نتوانستید حق و باطل را تشخیص دهید بر اساس تعصب، احساسات و دنیا خواهی موضع نگیرید و عمل نکنید و از رهبری صالح تبعیت کنید.

خود حضرت امیر(ع) تا جایی که می‌توانستند مدارا می‌کردند. حضرت امیر(ع) خیلی مدارا کردند و فقط در جایی که دیگر واقعاً امکان مدارا نبود و اگر بیشتر از آن مدارا می‌شد به سقوط حکومت منجر می‌شد و دیگر همه چیز از دست می‌رفت وارد جنگ می‌شدند و مدارا را کنار می‌گذاشتند.

حضرت امیر(ع) طرفدار اصالت جنگ و اصالت درگیری نبودند؛ بنا و اساس بر حداکثر مدارا، حداکثر استدلال و حداکثر رحمت بود و اگر به این شکل کار پیش نمی‌رفت، وارد جنگ می‌شدند.

حضرت امیر(ع) خطبه‌ای دارند که در آن 50 - 40 مورد را می‌شمارند و می‌گویند که همه اینها خلاف و باطل است اما من نمی‌توانم آنها را درست و اصلاح کنم چون جامعه ظرفیت آن را ندارد و پس می‌زند و خود جامعه و افکار عمومی به گونه‌ای تربیت شده که مقابل اصلاح اینها مقاومت می‌کنند بنابراین مجبورم با اینها مدارا کنم تا بینم بعد چه می‌شود.

به خاطر وحدت مسلمین خود حضرت امیر(ع) فرمود که استخوان در گلو و خار در چشم، من به خاطر وحدت مسلمین تحمل کردم.

بعد از جنگ جمله حضرت امیر(ع) فرمود: نباید به جناب عایشه کوچکترین اهانتی شود چون امیرالمؤمنین و همسر پیامبر(ص) است و به خاطر پیامبر باید احترام ایشان محفوظ باشد.

روزی فردی از جناب عایشه پرسید: پیامبر(ص) چه کسی را بیش از همه دوست می‌داشت؟ جناب عایشه گفت: حضرت فاطمه، بعد پرسید: بین مردان چطور؟ عایشه گفت: همسر فاطمه (س)، علی را.

یعنی با این حال نباید اهانت کنیم و بین مسلمین درگیری و اختلاف ایجاد کنیم.

همه این مطالب را گفتم تا متوجه شوید چطور می‌شود که پای خوش سابقه‌ترین افراد هم در مقاطعی بلغزد. والسلام علیکم ورحمته الله و برکاته.

منبع: فارس